



۱۲۰

۵

# اندیشه رهایی



نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی  
شماره ۷ بهمن ماه ۱۳۶۶

بحران خلیج فارس  
صفت با قدرت رژیم؟

سقوط بورس  
حداقل پیرامند: رکود در سال ۱۹۸۸ (۱- مشکل)

انقلاب سیاسی و وضعیت کمونیستها  
شرح مسئله

انقلاب سیاسی: بررسی تکرار متغییر  
۱ - سازمان سوسیالیستهای ایران

انقلاب سیاسی  
یک تشریح

انقلاب آینده ایالتها و حزب سوسیالیست  
مقاله از فردریک انگلس

آوازی در شب - یک شعر

مباحثاتی در باره اشتراک‌سودال سوم و مسئله شرق  
۲ - گسترش دوم کمپترن - بررسی تکرار

مسئله زن - شرح خطوط مقدماتی

آگاهی زنانه: دنیای مرد (فلا رویتهام)

مباحث پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی (۶)  
استاتیکسم: بحثی ایدئولوژی سرمایه‌داری نوین - پستالیم، شلوانس

"نیم آلیون خلق است". مارکس  
شکلی کوتاه به یک خلق می‌دهد. به یک برداشت اشتباه

فقد فلسفه حقوق هگل - مارکس

اسلام در پهن چه شرایط اجتماعی موجود آمده  
۳ - سروری در کتاب "محمد" اثر ماکسیم رودسون

"ایران ... محله چند تجارت"  
پرسش کشاپ

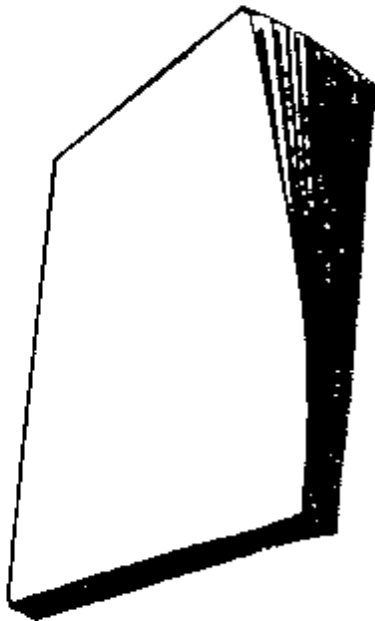
خلیج: جنگ چهل کشور فروشنده اسلحه

مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنسون

اسلام

در بطن چه شرایط اجتماعی  
بوجود آمد؟

ع



## فصل دوم

### معرفی يك سرزمین

#### مقدمه:

در شماره‌های گذشته "اندیشه رهائی"، پس از معرفی بیوگرافی محمد، نوشته ماکسیم رودنسون، قضاوت کلی در باره این کتاب، نویسنده آن و نگاهی گذرا به شیوه تحلیل او در رابطه با اسلام و مسائل اسلامی، پس از اشاره به هدف انتخاب این کتاب برای معرفی و علت و چگونگی تلخیص و در نتیجه، نحوه ترجمه مطالب آن، بخش‌هایی از پیشگفتار نویسنده را ارائه دادیم (شماره ۲، صفحات ۱۶۶ - ۱۵۴).

سپس طی مباحثی به این امر پرداختیم: اسلام در بستر چه شرایط تاریخی معین، بوجود آمد یا امکان ظهور و استقرار یافت - بدوا در عربستان، بعدا در

بخش مهمی از جهان آن روز و تحت چه شرایط جهانی مشخص، توانست سلطه خود را بر بسیاری از کشورها و بویژه به دو امپراطوری بزرگ آن ایام (ایران و روم شرقی) تحمیل کند و بعنوان نمونه، بطور مختصر، پیروزی اعراب در ایران را مورد بررسی قرار دادیم (شماره ۴-۲، صفحات ۲۹۲ - ۲۵۶)

آنگاه، در فصل "معرفی يك سرزمین" به شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، جغرافیایی و مذهبی جامعه‌ای پرداخته شد که اسلام در آن بوجود آمد و رشد کرد - در آنجا نوشتیم:

"بر خلاف شماره‌های گذشته، در اینجا قلم را عمدتاً بدست ماکسیم رودنسون خواهیم سپرد، چرا که او با اطلاعات گسترده و شناخت عمیق خود از جامعه عربستان، ویژگی‌های سرزمینی را بخوبی تصویر می‌کند که موطن اسلام نام گرفت، چرا که به این تصویر جامع او چیز زیادی نمی‌توان افزود... برای اینکه در آن تصویر بهم پیوسته و منسجم گسستی ایجاد نشود، مطالب توضیحی یا تکمیلی خود را به زیر نویس‌ها و ضمیمه انتقال داده‌ایم - از سوی دیگر، بدلیلی که گفته شد، حیضمان آمد که بخش‌های مهمی از این فصل از کتاب "محمد" را ارائه ندهیم و در نتیجه، کوشیده‌ایم مطالب آن را هر چه کمتر تلخیص کنیم - بنابراین مجبور شده‌ایم که مطالب آن را برای دوشماره - يك بخش در این شماره و بخش دیگر در شماره آینده نشریه - تنظیم کنیم."

بخش اول این فصل در شماره ۵ اندیشه رهائی (صفحات ۳۲۸ - ۲۹۲) انتشار یافت - در شماره ۶، بطوریکه مسئولان نشریه در همانجا توضیح داده‌اند،

بدلیل تراکم مطالب، برخی از مباحث پیش بینی شده برای نشر در آن شماره (از جمله مباحث مربوط به کتاب "محمد")، چاپ نشد. اینك دنباله آن بخش.

### ۵- سیمائی

رودنسون می‌نویسد:

اعراب از روی میل و رغبت، خود را متعلق به عربستان می‌دانند، به آن سرزمین بمشابه گهواره دین و امپراطوری‌شان، همچون جهائی کم و بیش منزوی، همچون جوانه‌ای سرسخت و پاك در میان يك خاك گندیده، می‌نگرند که درخت عظیم جهان مسلمان ( Le monde musulman ) می‌بایست ناگهان از آن سر برآورد. هیچ چیز نادرست‌تر از چنین نگرشی نیست. عربستان گرچه برای پیگانه پدشواری قابل نفوذ بود، ولی کاروانها آن سرزمین را زیر پا می‌گذاشتند و بازرگانان - و گاهی دیگران نیز - به آنجا می‌رفتند. علی‌رغم دشواریها و تحمل رنجها، ارتش کشورها، در داخل عربستان، تا دوردستها پیش رفته‌است.

آنگاه نویسنده نمونه‌های متعددی از قرن ششم قبل از میلاد به بعد، در این زمینه ارائه می‌دهد و اضافه می‌کند:

از سوی دیگر، اعراب بسیار مهاجرت می‌کردند. بسیاری از آنها در آتن بودند. از زمانهای دور به کشورهای **هلال حاصلخیز** (۱) و به مصر هجوم برده، گروه گروه در آنجا مستقر شده بودند و زبان

و آداب و رسوم این کشورها را پذیرفته بودند- از سال ۴۰۱ قبل از میلاد، گزنفون، عربستان را شمال بین‌النهرین می‌نامید- چرا که از مدتها قبل، آن بخش از سرزمین مصر که بین نیل و بحر احمر قرار داشت، بین‌النهرین نامیده میشد.

نویسنده کتاب "محمد"، برخی از ایالات عربستان را نام می‌برد که زبان آنها یکی از لهجه‌های آرامی و یونانی بوده است و تعدادی از امپراتوران روم (مشهورترین آنها: فیلیپ عرب)، کشیشان و پزشکان شامدار روم را برمی‌شمرد که اصل و منشاء عربی داشته‌اند. سپس می‌نویسد:

تمام این اعراب منطقه حواشی بیابان، بنحو کم و بیش عمیقی آرامی و یونانی شده بودند- بعدها مسیحی شدند، تعدادی اسقف و کشیش از میان‌شان برخاست- از دیرپاز، عربستان موضوع مورد مطالعه بود- فردی بنام اورانیوس (Ouranios)، شاید در اوایل قرن قبل از میلاد، "عربیکاها"ی (Des Arabica) نوشت که حداقل شامل پنج جلد بود- یک "عرب شناس" دیگر بنام گلوکوس (Glaukos)، در یک تاریخ نامشخص، "پاستانشناسی عرب" را در چهار جلد به نگارش درآورد- در قرن دوم میلادی، جغرافیادان بزرگ، بطلمیوس (Ptolémée)، در اسکندریه، آنچه‌ان اطلاعاتی از منابع گوناگون در اختیار داشت که توانسته بود نقشه‌ای از عربستان با مختصات نسبتاً دقیق تهیه کند-

قابل درک است که نفوذ بیگانگان، و قبل از همه یونانیان، در عربستان راه یافته باشد- در اینکه دولتهای متمدن عربستان جنوبی - که سکه‌های آهن را بکار می‌گرفتند - تحت چنان نفوذی قرار داشته‌اند، هیچ شکی وجود ندارد- و اخیراً مجسمه کوچکی در عمان کشف شده که ساخت خالص هندی است- عربستان مرکزی نیز بشدت تحت نفوذ این تاثیرات قرار داشت- ارتباط‌ها با جهان

خارج مداوم بود، ولو از طریق اعرابی که در کشورهای همجوار اقامت داشتند و تاثیر فرهنگ آن کشورها را پذیرفته بودند و از طریق اعراب متمدن جنوب، و از ورای اینها، افکار، آداب و رسوم و اشیاء جهان خارج به آنها می‌رسید، دستچین می‌شد، مورد انطباق قرار می‌گرفت، دستخوش تغییر و تبدیل می‌گردید. گویاترین گواه این امر، بی‌تردید زبان عربی است که، حتی قبل از اسلام، کلمات خارجی - که معمولاً آرامی تلقی می‌شد - در آن راه یافتند و آنچنان عمیقاً با زبان عربی انطباق داده شدند که دیگر با زمینه اصلی (Vieux fond) زبان عرب قابل تمیز نبودند.

نویسنده، قرن ششم میلادی را - قریباً که محمد در آن تولد یافت - مورد توجه قرار می‌دهد و می‌نویسد:

قرن ششم میلادی، برای خاورمیانه، دوره‌ای پر جنب و جوش بود. قبلاً دیده‌ایم که دو امپراطوری بزرگ بیزانسی و ساسانی با هم در نبرد بودند. نزاع‌شان برای کسب برتری بر اقتصاد جهانی بود، چیزی که می‌بایست کنترل راه‌های را تضمین کند که محصولات چین و خاور دور بویژه اسپریشم را به غرب می‌برد. دانشگاهی، بیزانسی‌ها با فتح مجدد بین‌النهرین (۲) - که در زمان تارژان (Tarjan) متعلق به روم بود - و ارمنستان، امید خود برای استحکام برتری‌شان را از دست نداده بودند. بر عکس، ایرانی‌ها در روزگار اعتماد به نفس بسر می‌بردند و می‌خواستند از طریق بازپس گرفتن سوریه و مصر از رومی‌ها، امپراطوری داریوش را بازسازی کنند. در زمان قباد (اول)، شاهنشاه اصلاح طلب، جنگی بین ایران و روم شرقی در سالهای بین ۵۰۲ تا ۵۰۵ میلادی در گرفت. قفقاز به تصرف ایران درآمد. این جنگ در زمان

پسرش، خسرو، ادامه یافت. خسرو به ژوستینین قرارداد صلحی جاودانه را پیشنهاد کرد. ولی در سال ۵۴۰ این قرار داد نقض گردید و خسرو انطاکیه را به تصرف خود در آورد. پس از ضد حمله بلیزر (Belisaire)، امپراتور روم شرقی، قرارداد ترک مخصوصه بین دو امپراطوری به امضاء رسید. این قرارداد مرتباً تمدید شد تا اینکه در سال ۵۶۲، قرارداد صلح پنجاه ساله‌ای را طرفین امضاء کردند. ولی جنگ در سال ۵۷۲ از سر گرفته شد و خواهیم دید برای چه.

دو امپراطوری قسماً توسط کویر سوریه از هم جدا می‌شدند که اعراب در آنجا بحالت چادر نشینی زندگی می‌کردند و هر يك از آن دو می‌کوشیدند که از یاری اینها برخوردار شوند. از زمانهای بسیار دور، قبایل گرسنه عربستان به زمین‌های حاصلخیز سوریه و بین‌النهرین با حسرت می‌نگریستند. بطور مسالمت‌آمیز به آن سرزمین‌ها نفوذ می‌کردند و یکجانشین (۲) می‌شدند. ولی دولت‌های که این سرزمین‌های حاصلخیز را کنترل می‌کردند بمحضی که يك ذره ضعیف می‌شدند آن اعراب (مسالمت جو) (۴) حالت تهاجمی بخود می‌گرفتند و تا حد قدرت سیاسی پیش می‌رفتند. شاید بتوان بسیاری از آمد و شدهای جمعیت، از زمانهای بسیار دور، را بدینگونه توضیح داد. اعراب مهاجر سابق، در این سرزمین‌های شمال، پس از نسل‌های کم، از نظر فرهنگی در مردم یکجانشین حل می‌شدند. آئین مذهبی‌شان، آداب و رسوم‌شان و زبان متداول‌شان - زبان آرامی - را می‌پذیرفتند. در قرن ششم میلادی، اوضاع متفاوت‌اند. شاید یکی دو قرن است - بدلایلی که بخوبی تشخیص نمی‌دهیم -، که قبایل عرب صحرا بنظر می‌رسد بنحوی هر چه بیشتر منسجم و گسترده، بصورت گروه‌های سازمان‌یافته، در مناطق مزروعی حوالی قلمروشان - فلسطین و بین‌النهرین در شمال و حرموت در جنوب -، نفوذ می‌کنند. دو امپراطوری بزرگ با



قرار گرفتن در مقابل چنین پدیده‌ای می‌کوشند که این اعراب را بعنوان سپاهیان کمکی دائمی، مورد استفاده قرار دهند.

رودنسون در توضیح این مطلب، اضافه می‌کند:

ساسانیان اولین کسانی بودند که روسای يك خانواده عرب صحرا بنام **بنو لخم** (Banou Takhm) از قبیله **طنوخ \*** (Tanoukh) را به پادشاهی يك دولت دست نشانده رساندند. بر اساس قدیمی‌ترین کتیبه زبان عربی، متعلق به سال ۲۲۸ میلادی، که زیر قبر یکی از افراد این خانواده در نزدیکی سوریه، بدست آمده معلوم می‌شود که اعقاب این خانواده روابط بسیار خوبی با رومی‌ها داشته‌اند. در آن کتیبه، فردی بنام **امرو القیس (۵)**، به "پادشاه تمام اعراب" ملقب شده است. ولی اخلاف همین فرد، که بعدها در شهر حیره، در نزدیکی پایتخت ایرانی‌ها، ساکن شدند، بخدمت ساسانیان در آمدند (۶). شاعران عرب را مورد حمایت قرار می‌دادند و مسیحیان دستوری را به شهر خود می‌پذیرفتند. کاخ‌هایی که پادشاهان این خانواده برپا داشتند در افسانه‌های عرب مشهورند. اینها نقش بسیار مهمی در سیاست ایران ایفاء می‌کردند. یزدگرد، امپراطور ایران، به سلطان منذر (Mondhir) القاب "شادی فزای یزدگرد" و "کیپر" اهداء کرد و مراقبت از پسرش وهرام (۷) را، که با او اختلاف داشت، به منذر وا گذاشت. بهنگام مرگ یزدگرد یا شاید کشته شدن وی بدست بزرگان، در سال ۴۲۱، اینان در انتخاب یکی از سه پسر او اختلاف یافتند و منذر با

---

\* هر جا - در متن یا زیرنویس‌ها - کلمه یا توضیحی با ستاره مشخص می‌شود بمعنای اینست که طرز نگارش آن کلمه یا توضیح مربوطه توسط يك رفیق عرب ارائه شده است.

گردآوردن سپاهی مرکب از اعراب و ایرانیان تحت اختیار خود، با زور، تحت الوایه‌اش را تحمیل کرد. لخمیان (Lakhmides) حیره، در خدمت ساسانیان، جنگ تقریباً مداومی را علیه رومیان دنبال می‌کردند.

بعدها، رومیان هم ب فکر استفاده از ابتکار ایرانیان افتادند. با انتخاب دست نشانده‌ای برای خود، قیایل عرب را بجان هم انداختند. نویسنده کتاب "محمد" چنین ادامه می‌دهد:

در حوالی سال‌های ۵۰۰ میلادی، امپراطوران بیزانس، برای شپرد با لخمیان، يك قبیله عرب بنام قبیله غسان را انتخاب کردند. این قبیله در کرانه غربی اردن کنونی بحالت چادرنشینی زندگی می‌کرد. در سال ۵۲۹، ژوستینین، به رئیس این قبیله، حارث بن جبله، القاب فیلارک (۸) و پاتریس (۹) را اهداء کرد. غسانیان به مسیحیت گرویدند ولی تحت یکی از انشعابات آن، منوفزیست‌م که در مصر و سوریه طرفداران بسیار داشت - در شخص مسیح فقط يك طبیعت را می‌شناخت (۱۰) - غسانیان پایتخت ثابتی نداشتند. زمانی مرکزشان چابیا \* (۱۱) در جولان (حوالی جبل دروز کنونی) بود و زمانی در جلق \* (۱۲) حوالی دمشق. نبردهای الحارث و پمرش المنذر (۱۳) بالخمیان مشهور است. منوفزیست بودن المنذر، رهبر غسانیان، بدگمانی ژوستین، امپراطور بیزانس را برانگیخت. فیلارک (المنذر)، مطالعاتی در زمینه الهیات داشت و در جلسات مخفیانه منوفزیست‌ها شرکت می‌کرد. این سؤال برای امپراطور پیش آمد که نکند المنذریک حکومت منوفزیست در سوریه تشکیل دهد. ژوستین در صدد قتل او برآمد. فیلارک مدت سه سال از اطاعت بیزانس سرباز زد و گذاشت لخمیان طرفدار ساسانیان، سوریه را تاراج کنند. قسطنطنیه

بالاخره مجبور شد با رهبر یانگی عرب از در آشتی درآید و قرارداد صلح در سر قیر سن مرژ Saint Serge در صافه \* (Roçâfa) (۱۴)، در کویر سوریه، به امضاء رسید. اعراب، احترام ویژه‌ای برای این سن سرژ قائل بودند. المنذر، حیره را به تصرف خود در آورد، به تاراج آن پرداخت و جز کلیساها بقیه شهر را به آتش کشید. قی بر، جانشین ژوستن، در سال ۵۸۰ میلادی به المنذر بجای نیم تاج، تاج شاهی و عنوان "فیلارک عالی تمام اعراب" را اعطاء کرد. ولی ایدئولوژی المنذر همچنان ایجاد بدگمانی می‌کرد و این بدگمانی بهنگام جنگ با ایرانیان تشدید شد. بیزانسی‌ها غافلگیرانه او را دستگیر کردند، به قسطنطنیه بردند. موریس، امپراتور جدید او را به مرگ محکوم کرد. ولی حکم اعدام به تبعید در جزیره سیسیل تقلیل یافت. نعمان، پسر المنذر، به اعراب تحت فرمان خود دستور داد که بعنوان انتقام، تمامی خاک سوریه را تاراج کنند. یازیلیوس، امپراتور جدید، او را به قسطنطنیه فراخواند و به او قول داد که در صورت جنگ با ایرانیان پدرش را آزاد کند ولی نعمان از اتحاد با کاتولیک‌ها سرباز زد. در راه بازگشت به قلمروش دستگیر شد و بنوبه خود به سیسیل تبعید گردید. قلمرو پادشاهی غسانیان بین ۱۵ شاهزاده تقسیم شد که اکثر آنها از ایرانیان طرفداری می‌کردند.

آنگاه رودنسون اشاره می‌کند که نه فقط دین مسیحیت (و مذاهب مختلف آن) بلکه همچنین سایر ادیان یکتاپرست، قبل از ظهور اسلام و مدتها قبل از تولد محمد، در بین اعراب نفوذ یافته بود نه فقط در شمال، بین اعراب هم مرز ایران و روم شرقی، بلکه تا دورترین نقاط عربستان و عربستان جنوبی (یمن) - نویسنده کتاب "محمد" می‌نویسد:

دیده شد که مسیحیت - نستوری و منوفزیست - چگونه در بین اعراب نفوذ یافته است. مسیحیت خیلی دور تا جنوب گسترش

یافتند در عربستان جنوبی، کلیساها و قلمرو اسقف‌ها وجود داشتند. کلیسای بزرگ حجران، در یمن، یک ابنیه مهم تاریخی بود و مورد تحسین اعراب بادیه در سواحل خلیج فارس، زرتشتی‌ها وجود داشتند، از همینجا بود که نفوذ و شاید تسلط ایرانی‌ها راه یافته بود. یهودیت در واحه‌های حجاز پراکنده بود و در اینجا، یهودیان به کار کشاورزی و پرورش درختان خرما اشتغال داشتند. بویژه در عربستان جنوبی، خانواده‌های بزرگ (عرب) به یهودیت گرویده بودند.

قبلاً گفته‌ایم که ساسانیان، در حمایت از مسیحیان رانده شده یا گریخته از بیزانس، در رابطه با رقیب بزرگ خود، روم شرقی، یک هدف سیاسی را دنبال می‌کردند و هدف ایدئولوژیک یعنی بسط و گسترش دین زرتشتی مورد توجه‌شان نبود. و این امر یعنی تعقیب هدف سیاسی (و اقتصادی)، علی‌رغم ظواهر قضیه، در نزد بیزانسی‌ها نیز هدف غالب بود. با این تفاوت که برای امپراطوران روم شرقی (که انجام یک ماموریت الهی را عمده‌ترین وظیفه خود معرفی می‌کردند)، گسترش مسیحیت (یا یک پینش از مسیحیت) در سراسر جهان، در واقع، شعار یا سرپوشی بود برای حفظ قدرت سیاسی و برای کسب منافع و امتیازات اقتصادی. رودسون در زمینه‌های فوق، نظر متفاوتی ارائه می‌دهد:

بیزانسی‌ها در جستجوی بسط نفوذ خود بویژه از طریق نشر مسیحیت بودند (۱۵). متحد با ارزشی در منطقه دریای سرخ داشته‌اند و این متحد حیشه نام داشت و پایتختش اکسوم\* (۱۶) بود. دولت حیشه، مدت‌ها پیش توسط عربستان جنوبی‌ها بنا شده بود و اینها با عبور از دریا، جماعت بومی حیشه را تحت استعمار خود در آورده بودند. پندر بزرگ این کشور بنام ادولیس (Adulis) نزدیک مصوع\* (Massawa) (۱۷) کنونی، در ساحل دریای سرخ قرار داشت. تجار مصری و بیزانسی عموماً نیازی نداشتند که راه دورتری در پیش گیرند و در اینجا با

تجار هند، افریقا و عربستان جنوبی ملاقات می‌کردند. امپراتوران حبشه (که در آئزمان **حجاشی** \* (۱۸) نامیده می‌شدند)، در نیمه اول قرن چهارم میلادی به مسیحیت گرویدند. اینها املاکی در عربستان جنوبی داشته‌اند و در همان ایام، مسیحیت به این کشور نیز راه یافت. کنستانس، امپراتور **آریائی** (۱۹)، میسیونری هندی‌الصل بنام **تئوفیل** را به عربستان جنوبی فرستاد تا آریائیسم را در آنجا نشر دهد. تئوفیل، در گسترش آئین خود، موفقیتی موقت در این کشور کسب کرد، اما در سرزمین همسایه آن، حبشه، توفیقی در این زمینه بدست نیاورد.

دویمسده در رابطه با پیدایش یکتاپرستی، یکی دو قرن قبل از تولد محمد، قبل از پرداختن به عربستان، به عربستان جنوبی توجه می‌کند. و می‌بینیم مدتها قبل از پیدایش اسلام، یکتاپرستی در این کشورها (در اینجا عربستان جنوبی) ظاهر شده بود. دو دین بزرگ آن دوره، مسیحیت و یهودیت برای سلطه در این کشور با هم به رقابت پرداخته زمانی غلبه با مسیحیت بود و زمانی دیگر با یهودیت. پادشاهان آن یا مسیحی بودند یا یهودی. ولی "بمنظر می‌رسد که سلاطین عربستان جنوبی در مجموع به یهودیت گرایش داشته‌اند". مسئله فقط به قدرت رسیدن يك پادشاه یهودی یا مسیحی نبود، مسئله برای مردم عربستان جنوبی این بود که با قدرت رسیدن هر يك از اینها، طرفداران دیگری قتل عام می‌شدند. خطر برای دو قدرت بزرگ جهانی آروز، در واقع، خطر دینی نبود، خطر اقتصادی - سیاسی بود. در قسمت قبلی (در شماره ۵ اندیشه رهائی) در باره اهمیت اقتصادی - سیاسی عربستان جنوبی بتفصیل سخن رفته است. پادشاهان یهودی عربستان جنوبی غالباً طرفدار ایران بودند و پادشاهان مسیحی این کشور معمولاً طرفدار بیزانس و متحد (سیامی) آن، حبشه. در زمینه نکات فوق، در کتاب رودنسون چنین می‌خوانیم:

در اواسط قرن پنجم میلادی، عربستان جنوبی، یکپارچه و بظاهر نیرومند است. پادشاه آن مرد فاتحی است بنام **یکرئ اسعد** \* (۲۰). هزار کیلومتر دورتر از مآرب، تهاجماتی در شمال و شمال

شرقی بعمل می‌آورد- عنوان او "پادشاه سبا، ذوریدان \* (۲۱).  
 حضرموت و یمنات و اعراب‌شان در علیای کشور و دشتهای ساحلی"  
 است- این اعراب، بادیه‌نشینانند و مزدورانی زیر فرمان او یا  
 حکام دست نشانده‌اش- او همچون ایرانی‌ها و بیزانسی‌ها، شاهزادگان  
 وابسته بخود را داراست- روایات عرب بر این امر تکیه دارد که  
 یکرِب اسعد به یهودیت گروید و ملت خود را بجانب این دین  
 کشاند- اخیرا، جی- ریگمنز (J. Rychmans) دلایل جدی در  
 زمینه پی پایه نبودن این روایات ارائه داده است- از این زمان  
 به بعد است که کتیبه‌های بکتاپرستانه، پی تردید یهودی‌گرا،  
 ظاهر می‌شوند- مسیحیت نیز که در اینجا ریشه دوانیده بود  
 می‌بایست علیه رقیب خود دست به مبارزه بزند، ولی بنظر می‌رسد  
 سلاطین این کشور عموما به یهودیت گرایش داشته‌اند-

بهرحال، حوالی ۵۱۰ میلادی (کرونولوژی این دوره نه چندان قابل  
 اعتماد و بسیار مورد بحث است) (۲۲)، یهودیت در عربستان  
 جنوبی امتیاز بزرگی بدست می‌آورد- یک شاهزاده یهودگرا بنام  
 یوسف اشعر \* (۲۳) در آنجا به قدرت می‌رسد - که در روایات  
 عرب از او بنام ذوقواس یعنی مردی که حلقه‌های موی آویخته  
 دارد، سخن می‌رود- در یک کتیبه، اخیرا بدست‌آمده به او لقب  
 یثار \* (۲۴) داده شده که شاید نوعی تصریح است: انتقام  
 گیرنده- او به سرکوب مسیحیان متوفزست پرداخت و روابط  
 خوبی با ایران برپا داشت- این یک تهدید مذهبی، سیاسی و  
 اقتصادی برای بیزانس بود-

رودنسون با توجه به نوشته‌های پروکوپ (۲۵) و کوسماس (۲۶) به  
 این خطر یعنی نزدیکی عربستان جنوبی به ایران و کنترل جاده تجاری  
 خاور دور به غرب، اشاره می‌کند- طبق معمول، انگیزه واقعی بیزانس،  
 حفظ منافع سیاسی و اقتصادی نیست، بهانه، "به یاری مسیحیان شتافتن"  
 است:

بنابراین، حوالی ۵۱۲ میلادی، سپاهی از اکسوم (پایتخت حبشه)، متحد بیژانس، از دریای سرخ عبور کرد تا به یاری مسیحیان بشتابد. جنگی طولانی و پُر زور و بیم بین دو کشور درگرفت. حبشی‌ها که از پیروزی خود اطمینان یافتند - شاید بدلیل اتفاقات دیگر-، عمده سپاهیان خود را از عربستان جنوبی بیرون بردند، چند پادگان برجها گذاشتند- ذونواس، با توصل به نیرنگ، این پادگانها را منزوی کرد و به قتل عام حبشی‌ها پرداخت- کلیسای بزرگ ظفار، پایتخت عربستان جنوبی، را که ۲۸۰ حبشی به آن پناهنده شده بودند، به آتش کشید- به منطقه ساحلی *الاشعر \** (۲۷) حمله برد و یکی از فرماندهانش، کلیسای بندر *مُخا \** (۲۸) را طعمه حریق کرد- بالاخره، *حجران*، مرکز مسیحیت منوفزیسم عربستان جنوبی را مورد تهاجم قرار داد- بنا به یکی از منابع ما، ۴۲۷ مقام مذهبی، راهب و راهبه را بدون محاکمه، زنده زنده طعمه آتش کرد، ۴۲۵۲ مسیحی را بقتل رساند و ۱۲۹۷ کودک و نوجوان کمتر از ۱۵ سال را به اسارت گرفت- بهرحال، این وقایع، که بر اثر تبلیغات، شاخ و برگ بسیار یافتند، در عربستان همچنان زیادی ایجاد کرد- ذونواس، پادشاه یهودگرا، پیامی برای *المنذر سوم*، پادشاه لخمی‌های حیره فرستاد و پیشنهاد کرد که همچون او عمل کند و بخاطر سرکوب یهودیان در بیژانس، از مسیحیان منوفزیست قلمرو خود انتقام بگیرد- پیام مشابهی نیز برای شاهنشاه ایران ارسال داشت- قابل تذکر است که مسیحیان نستوری (مقیم حیره و ایران) بنظر می‌رسد که از اقدام ذونواس (در قتل عام مسیحیان منوفزیست عربستان جنوبی) حمایت می‌کردند-

بیژانس، اکسوم را به انتقام تحریک می‌کرد- کوسماس که در همین ایام از ادولس می‌گذشت، در تدارک حمله نظامی حبشه به عربستان جنوبی حضور داشت- *حجاشی (۲۹)*، شصت کشتی - که

بخش عمده‌ای از آنها بیزانسی بودند - جمع آوری کرد و به ساختن ده کشتی دیگر، از روی مدل هندی، پرداخت - بنظر می‌رسد که (حبشی‌ها) در سال ۵۲۵ میلادی، علی‌رغم وجود يك زنجیر اسرارآمیز، در عربستان جنوبی پیاده شدند - روایات عرب، با شاخ و برگ بسیار در باره این زنجیر صحبت می‌کنند و می‌گویند که سرتاسر تنگه باب المندب را مسدود کرد! ولی نوشته‌های معاصران آن دوره از زنجیری سخن می‌گویند که توسط ذونواس ساخته یا تعمیر شد - این زنجیر به "سرتاسر تنگه باب المندب" شاید دهانه ورودی یکی از بنادر آنرا می‌یست - مهاجمان بطور قطعی پیروز شدند - اعراب بعدها حکایت کرده‌اند که ذونواس، پادشاه خوش سیمای یهودی، نا امید از شکست سپاهیانش، سوار بر اسب آشفند در دریا پیش رفت تا در میان امواج ناپدید گردید -

سربازان حبشی که سطح تمدن بسیار پایینی داشتند، پس از يك دوره غارت و کشتار عمومی مردم عربستان جنوبی، بدون توجه به دین و گرایش آنها، از این کشور عقب نشینی کردند ولی قبل از آن، یکی از بومیان بنام سوم یافع \* (۲۰) را به حکومت رساندند - او احتمالاً قبیله طرفدار یهودیت بود که به مسیحیت گروید و بنحدمت حبشی‌ها درآمد - در حوالی ۵۳۰ میلادی، آن عده از سربازان حبشی که در عربستان جنوبی باقی گذاشته شده بودند گویا با طلبات پائین جامعه این کشور متحد شدند ، علیه سوم یافع سر به شورش برداشتند و بجای وی، برده سابق يك تاجر بیزانسی مقیم اودلیس، بنام ابرهه را به حکومت رساندند - سلطان حبشه، برای سرکوب شورش، دوبار به عربستان جنوبی لشکر فرستاد ولی نتیجه‌ای نگرفت - ابرهه در راس حکومت باقی ماند، سیاست صبر و انتظار و موضعی بیطرفانه در مبارزه قدرتهای بزرگ آنروز در پیش گرفت، در مقابل کوششهای ژوستینین - که میخواست او را علیه ایران برانگیزد -، مقاومت نشان داد - طبق



معمول، بیطرفی او سبب شد که مورد توجه کشورهای دیگر قرار گیرد. سفرایش از حبشه، بیزانس، ایران، حیره، فیلارک غسانی - الحاریث ابن جبلسه - به نزد او فرستاده شد. ابرمه قبیله چادرنشین معد \* (۲۱) را شکست داد. در اواخر سلطنت خود به حبشه نزدیک شد و شاید در همین ایام بود که به شمال (عربستان) لشکر کشید و طبق روایات عرب، لا اقل تا دروازه مکه پیش رفت. بعدها نکته جالبی را حکایت کرده‌اند که لشکر او دارای يك یا چند فیل بود. پرنده‌گان، با پرتاب سنگ از آسمان، لشکریان او را مورد حمله قرار دادند. و بدین ترتیب مجبور به عقب نشینی شد. قران يك سوره کنایه‌آمیز را به سرگذشت "اصحاب الفیل" اختصاص داده است (۳۲).

حزب (۲۲) هوادار ایرانی در عربستان جنوبی که توسط طرفداران سابق ذونواس رهبری میشد به خسرو فشار می‌آورد که علیه جنگ افروزی‌های بیزانس در منطقه، دخالت کند. گرچه عربهای طرفدار ایران بطور غیر منظم قلمرو عربستان جنوبی را مورد حمله قرار می‌دادند. شاهنشاه (ایران) مجبور بود علیه محاصره بیزانس دست به اقدام بزند. کمی قبل از سال ۶۰۰ میلادی - تاریخ دقیق آن معلوم نیست، مدتها گمان میرفت که سال ۵۷۰ باشد -، پادشاه ایران تصمیم گرفت که ناوگان دریایی خود را تحت فرماندهی فردی بنام وهریز به یمن گسیل دارد. بنظر می‌رسد که فتح یمن توسط ایرانی‌ها به سادگی انجام یافت. با این پیروزی، راه دریایی جنوب (عربستان) از کنترل بیزانس خارج شد، گر چه کنترل راه زمینی شمال بصورت يك امر مورد مناقشه باقی ماند.

رودنسون پس از اشاره به این امر که:

۵۷۱ میلادی، بر اساس روایات، سال تولد محمد است. بسیار بعید بنظر می‌رسد که این تاریخ درست باشد (۳۴). ولی اهمیتش را از نقطه نظر بین‌المللی می‌توان ملاحظه کرد.

به رویدادهائی توجه می‌کند که کم و بیش در همان ایام یعنی در آستانه تولد محمد و در هر حال، سی چهل سال قبل از "نبوت" او و پیدایش اسلام، در عرصه جهانی - هر چند در سرزمین‌هائی دورتر از منطقه ولی در ارتباط با مسائل مورد بحث در اینجا - بوقوع پیوسته است. او می‌نویسد پیزانس در حالی که در این دوره، در ربیع چهارم قرن ششم میلادی، با اینکه هنوز در شرق (گویا) با قدرت عمل می‌کرد، "ولی در غرب، شکست‌های مهمی را متحمل شد" - این شکست‌ها عمدتاً در ایتالیا، اسپانیا و سرزمین گُل (Gaulle) بود. "پیزانس که بطور کامل در شرق مشغول بود، در غرب از طریق دیپلماسی نه نظامی اقدام می‌کرد".

افول امپراطوری قدرتمند پیزانس که از مدتی پیش آغاز شده بود در این ایام بصورت مرئی درآمد. در شماره‌های گذشته اندیشه رهائی (پویژه در شماره ۴-۳) درباره افول یک امپراطوری بزرگ دیگر، امپراطوری ایران، سخن گفته‌ایم و دیده‌ایم چه شرایط تاریخی/جهانی مشخص، امکان بسط و گسترش اسلام را فراهم آورد. در مباحث گذشته نشان داده‌ایم که اگر شرایط مساعد اجتماعی (جامعه عربستان) با شرایط مساعد تاریخی/جهانی گره نمی‌خورد، اسلام اگر در شطرنج خفه نمی‌شد در بهترین حالت، در چهاردیواری عربستان محدود می‌ماند. باری، رودنسون، پس از اشاره کوتاه به وضعیت اروپا در آستانه تولد محمد، به منطقه، به عربستان جنوبی برمی‌گردد. در شماره ۵ اندیشه رهائی، درباره تمدن درخشان، اقتصاد شکوفا و اهمیت استراتژیکی عربستان جنوبی، سخن رفته بود. در دوره‌ای که هم اکنون مورد بحث ماست، از آن تمدن درخشان و اقتصاد شکوفا چیزی باقی نمانده است، از اهمیت حیاتی راه‌های دریائی عربستان جنوبی برای اقتصاد جهان آنروز، بدلایلی که رودنسون به آنها توجه می‌کند، کاسته شده است و بالاخره جنگ‌های داخلی و جنگ‌های خارجی بقول نویسنده کتاب "محمد"، "ضربه نهائی را وارد آورده‌اند". بدینگونه، در آستانه پیدایش اسلام، در جنوب عربستان نیز نه با یک کشور قدرتمند بلکه ضعیف و از پا درآمده مواجه‌ایم. رودنسون می‌نویسد:

مبارزه امپراطوریهها در مبارزه احزاب (گروههای داخلی طرفدار قدرتهای بزرگ خارجی) انعکاس می‌یافت که بطور ویژه در عربستان جنوبی قابل رویت بود و نمی‌توانست بازتاب‌های مهم بر جهان اعراب چادرنشین (شمال) نداشته باشد. فتح عربستان جنوبی توسط حبشی‌ها و بعد توسط ایرانی‌ها، انعکاسی بود از افول قدرت این کشور - که از مدتها قبل آغاز شده بود - خیلی پیش، بطلمیوسیان (۳۵) کوشیده بودند که با توسعه دریانوردی ناوگان سلطنتی در دریای سرخ از طریق اقلیمی کردن یلسان (۲۶) در مصر (و استفاده از صمغ در کشتی سازی)، از (راه دریایی) عربستان جنوبی چشم پوشی کنند. در حوالی آغاز قرن مسیحی، یک یونانی بنام **هیپالوس** (Hippalos) قوائین بادهای موسمی دریای هند را کشف کرد - کشفی که به کشتی‌های یونانی امکان می‌داد که یکسره (بدون نیاز به توقف در بنادر عربستان جنوبی) از مصر به هند و بالعکس، سفر کنند. راه زمینی از هند به جهان مدیترانه‌ای از طریق **پالمیر** (۲۷) و بعد از طریق **ادم** (۲۸) و **احطاکیه** - زمانی که صلح، استفاده از اینها را اجازه می‌داد -، شدیداً با راه دریایی جنوب به رقابت برخاست. جنگهای داخلی شاهزادگان عربستان جنوبی همچون جنگهای خارجی این کشور - که همه بخاطر کنترل این راه برپا می‌شدند -، جز به تضعیف قدرت و ثروت این کشور به چیز دیگری منتهی نمی‌شدند. فتوحات خارجی، ضربه‌هایی را وارد آوردند. چادرنشینان صحرا (ی عربستان) همانطوریکه قبلاً در مورد نفوذ آنها به حوالی مرزهای ایران و بیزانس دیده‌ایم، بیش از پیش بطور وسیع‌تر و منسجم‌تر به عربستان جنوبی راه یافتند. روایات متاخر عربی، افول عربستان جنوبی را ناشی از یک واقعه تکنیکی اتفاق می‌دانند: آسیب دیدن سد بزرگ **مآرب**. تردیدی نیست که سدهای بزرگ این کشور که آبیاری منطقه وسیعی را تامین می‌کردند، متحمل خسارات مهمی

شده‌اند. ولی اگر این سدها تعمیر نشده - یا با اندازه ناکافی تعمیر شده باشند، چرا که دیده‌ایم ایرهه هنوز به تعمیرات سد مآرب افتخار می‌کرد - به این دلیل بوده است، که منابع مالی کشور دیگر امکان آنرا فراهم نمی‌کرد.

همه اینها برای اعراب بادیه‌نشین کمب اهمیت و اعتبار می‌کرد. این امکان را پیدا کردند که برای نقش واسطه یا راهنمای عبور زمینی کالاها، مبلغ بیشتری درخواست کنند. علی‌رغم عملیات چشمگیر - ولی با نتایجی زودگذر - سپاهیان اعزامی از طرف قدرتهای بزرگ علیه چادرنشینان، اینها می‌توانستند بر سر یاری خود با آن قدرتها چانه بزنند و از نیردهایشان علیه یکدیگر، امتیازات قابل توجهی بدست آورند.

در میان چادرنشینان سابق - و جدیداً یکجانشین - تاجرهای پیدا شده بود که اکنون می‌توانستند سازماندهی کاروانها را بدست گیرند و حمل و نقل کالاهای با ارزش و گران قیمت را سروسامان دهند. شرکتهایی بمنظور سه‌پری از کاروانها تشکیل یافت. سود، با اهمیت بود: بین ۵۰ تا ۱۰۰ درصد. شهرهایی که مرکز عملیات این شرکتها بود - قبل از همه، مکه که در وسط راه عربستان جنوبی و فلسطین بی‌زمنی قرار داشت -، توسعه می‌یافتند و پیشرفت می‌کردند. سراسر عربستان غربی، بیمن همین شرایط، از نظر اقتصادی ترقی کردند. طایف، واقع در جنوب مکه، بنا شده بر سر يك كوه، محل پیدای اهل مکه، بخاطر میوه‌ها، سبزی‌ها و شراب‌هایش، مشتری‌های بسیار داشت. در سراسر وادی القری \* - وادی شهرها (۲۹)، خطی تقریباً بهم پیوسته از واحدها در حجاز جنوبی را چنین می‌نامیدند -، و پائین‌تر از آن، بطرف جنوب تا مدینه، مهاجران یهودی به يك کشاورزی شکوفا، حیات بخشیده بودند.

از بطن جهان چادرنشینی، يك اقتصاد تجاری توسعه می‌یافت. در

کنار مبادله جنس با جنس، معاملات با پول یعنی با دینار طلا و درهم نقره، رایج می‌شد. بادیه نشینان از بازرگانان شهرها وام می‌گرفتند، مقروض می‌شدند، تا حد بردگان یا لاقل در حد تابعان تنزل می‌یافتند. روند انحلال جامعه قبیله‌ای آغاز شده بود. بازارهای بزرگ مکاره نظیر بازار بزرگ عکاظ \* (۴۰)، رونق می‌یافت. در این بازارها، اعراب تمام قبایل و خارجی‌ها دیده می‌شدند. افق قبیله‌ای پشت سر گذاشته شده بود.

کاملاً طبیعی است که یک تغییر و تحول فکری و اخلاقی این تغییر و تحول اقتصادی و اجتماعی را همراهی کند. موفقیت‌های کسب شده توسط افراد حریص، چشمگیر بود. دیگر این خصایل سنتی پسران صحرا نبود که موفقیت را تضمین می‌کرد. حرص و بیرحمی در بدست آوردن سود، چیزهایی بسیار لازم‌تر (از آن خصایل سنتی) جلوه‌گر می‌شد. ثروتمندان مغرور و خودپسند به ترقی خود فخر می‌فروختند و آنرا بحساب شخص خود - و نه بحساب قبیله خویش -، می‌گذاشتند. پیوندهای خوشی اهمیت‌اش را از دست می‌داد و جای آن را پیوندهایی می‌گرفت که بر اساس اشتراك منافع بنا شده بود.

از این پس، ارزش‌های جدیدی بر فراز انسان‌گرایی قبیله‌ای ظاهر می‌شدند. بینوایان، جوانان و آدمهای با آبرو، می‌توانستند رهج بکشند، تازه بدوران رسیدگان از خودراضی، ککشان نگزد. این احساس مبهم وجود داشت که آرمان کهن قبیله‌ای - معیاری که توسط آن می‌شد این تازه بدوران رسیدگان را مورد انتقاد قرار داد -، اعتبار خود را از دست داده است. در این وضع، مردم بطرف ادیان عام‌گرا (۴۱)، ادیان فردی، متمایل شدند. قیلا دیده‌ایم که مردم عربستان (قبل از اسلام) با ادیان مسیحیت و یهودیت، تحت اشکالی کم و بیش اشتباه‌آلود، آشنائی داشته‌اند (۴۲). ولی اینها ایدئولوژی‌های بیگانه در ارتباط با دولتهای قدرتمندی بوده‌اند که

برای کنترل شبه جزیره عربستان مبارزه می‌کردند. این ادیان، در خارج - بخاطر سطح عالی‌ترشان نسبت به دین قبیله‌ای، بخاطر ارتباط شان با تمدن‌های درخشان -، بنحو غیر قابل انکار، دارای حیثیت و اعتبار بوده‌اند. اما پیوستن به این ادیان، متضمن چابداری سیاسی بود و این برای غرور مرد عرب، اقدامی پس تحقیرآمیز بشمار میرفت. بعضی‌ها بطور مبهم در جستجوی راههای تازه بودند، تحت تاثیر افکار خارجیان، در توانائی پتهای بیشمار قبیله‌ای دچار تردید می‌شدند و فقط از الله - که بسی نزدیک به قادر متعال مسیحی و یهودی بود - می‌ترسیدند (۴۲).

بموازات این امر، کشور چادرنشینان از مادونی سیاسی خود رنج می‌برد. اعراب بعنوان مزدوران یا یاری دهندگان، حامیان ضروری امپراطوریهای بزرگ بشمار می‌رفتند. خدماتشان خریداری می‌شد، ملغیانشان ایجاد ترس می‌کرد. قبایلشان مورد استفاده قرار می‌گرفت که یکی بجان دیگری بیفتند. چرا ارزش خود را به نفع خودشان بکار نگیرند؟ برای اینکار به دولتی نیرومند احتیاج بود که عربستان را متحد کند. بدینگونه میشد که حمایت از شروتهای بدست آمده و از تجارت را تامین کرد، حرص و طمع بدویان محروم را - بجای اینکه مانعی در راه فعالیت‌های تجاری خود اعراب بوجود آورد - بطرف خارج منحرف کرد. دولتهای عربستان جنوبی، زیادی استعمارگر نسبت به چادرنشینان و - علی‌رغم خویشاوندی دورشان با آنها - زیادی بی اعتنا به بدویان، در این ماموریت با ورشکستگی مواجه شده بودند.

يك دولت رهبری شده توسط يك ایدئولوژی عربی، در انطباق با شرایط جدید و در عین حال، هنوز نزدیک با محیط اعراب بدوی، تشکیل يك قدرت مورد احترام، در تساوی با امپراطوریهای بزرگ - چنین بود نیاز بزرگ آن دوره. راهها برای يك مرد تابعه گشوده بود، مردی که بتواند، بهتر از يك مرد دیگر، به

این نیاز پاسخ گوید. این مرد بزودی تولد می‌یافت.